اربعین؛ سند عزت کربلا

حجت‌الاسلام شیخ‌عباس اخوان، استاد حوزه و دانشگاه از ابعاد تبیینی قیام حضرت سیدالشهدا(ع) می‌گوید

قیام حضرت اباعبدا...الحسین(ع) یک حرکت توأمان جهادی و تبیینی بود. از این منظر همان‌قدر که مظهر قیام لله محسوب می‌شود، مصداق تام و کامل جهاد تبیین هم محسوب می‌شود؛ به‌خصوص که این موضوع بعد از شهادت سیدالشهدا(ع) و توسط حضرت سجاد(ع) و حضرت زینب(س) ادامه پیدا کرد.
به‌مناسبت اربعین حسینی گفت‌وگویی با حجت‌الاسلام شیخ‌عباس اخوان، استاد حوزه و کارشناس مسائل مذهبی درباره ابعاد تبیینی قیام حضرت سیدالشهدا(ع) داشته‌ایم.

حضرت سیدالشهدا(ع) هرچند قیام به شمشیر داشتند ولی این قیام هم وجوه و مقدمات تبیینی و روشنگرانه داشت. برای مقدمه بحث، از وجوه تبیینی و روشنگرانه قیام سیدالشهدا(ع) شروع کنیم.

سیدالشهدا(ع) در یک موقعیت خاصی قرار گرفتند که سایر ائمه در آن موقعیت واقع نشده بودند؛ مثلا این‌که بالای سر سیدالشهدا(ع) شمشیر بگیرند و بگویند یا بیعت کن یا تو را می‌کشیم. خب ما می‌بینیم که این قضیه در زندگی هیچ‌کدام از ائمه الا برای امیرالمؤمنین(ع) و در همان اوایل رحلت رسول...(ص) پیش نیامده است؛ نه با امام مجتبی این‌طور برخورد شد، نه با امام سجاد، نه با امام باقر، نه با امام صادق و نه با هیچ امام دیگری. درست است که این بزرگواران در جامعه به‌عنوان معترض شناخته می‌شدند اما در عین حال هم حکام زمان با سیاست با این بزرگواران برخورد می‌کردند که کار به ماجرایی که در کربلا انجامید، نرسد؛ حتی معاویه هم با امام مجتبی(ع) این‌گونه عمل نکرد؛ مروان و بعد از او عبدالملک مروان هم با امام سجاد(ع) این‌طور رفتار نکردند. زمان سیدالشهدا(ع) یک دوره خاصی بوده است. شخص جاهل و نادانی آمده است با سیدالشهدا(ع) با یک شدت و حِدّت بیجایی برخورد می‌کند. این‌که می‌گوییم جاهل و نادان هم، بله همه این خلفای جور همین‌طور بودند، جاهل بودند، نادان بودند اما این شخص، جهالتش به اندازه‌ای بود که اصلا مصلحت دنیای خودش را هم نمی‌دانست و در حقیقت از امام می‌خواست که کفر و فسق او را تأیید بکند. خب امام(ع) که هیچ‌موقع این کار را نمی‌کند و در مدینه ابتدا شروع می‌کنند به اظهار کردن این امر که اینها می‌خواهند از من بیعت ذلیلانه بگیرند. ببینید، وقتی مأموران یزید به امام گفت که شما همین‌جا بیعت کن، حضرت فرمودند که از مثل من در اتاق دربسته بیعت گرفته نمی‌شود. این حرف معنا دارد، یعنی من در جامعه یک جایگاه و موقعیت خاصی دارم. اصلا مردم از من و شما نمی‌پذیرند که حسین‌بن‌علی، در اتاق دربسته با شما بیعت کرده است. این کلام بسیار بااهمیت و درخور تأملی است که امام(ع) به‌وسیله آن جایگاه مهم خود در مدینه را هم بیان می‌کند.

سیدالشهدا(ع) در یک موقعیت خاصی قرار گرفتند که سایر ائمه در آن موقعیت واقع نشده بودند؛ مثلا این‌که بالای سر سیدالشهدا(ع) شمشیر بگیرند و بگویند یا بیعت کن یا تو را می‌کشیم

امام(ع) هنگام خروج‌شان از مدینه آیه‌ای را خواندند که جناب موسی‌بن‌عمران وقتی که می‌خواست از شهرش خارج شود، خواند. این آیه بیان حال جناب موسی را می‌کند: فَخَرَجَ مِنها خائِفاً یَتَرَقَّب. مرحوم سیدمرتضی علم‌الهدی(ره) در کتاب تنزیه‌الانبیا وقتی درباره علت خوف جناب موسی‌بن‌عمران بحث می‌کند، می‌گوید او خوف شخصی ندارد. او برای امت خوف دارد و مراقب امت است، نه این‌که خوف شخصی داشته باشد. یعنی این‌که امام(ع) هم خروج‌شان از مدینه توأم با خوف برای امت است و در عین‌حال هم مراقب امر امت و این‌که چه اموری برای این مردم می‌خواهد پیش بیاید، هستند. در ادامه حرکت هم که این معنا خودش را کاملا نمایاند.

این سیره سیدالشهدا(ع) تا حادثه عاشورا و حتی زمان شهادت ایشان هم ادامه دارد.

این چیزی نیست که فقط محدود به سیدالشهدا باشد. همه ائمه ما قائم به حق هستند. اصولا قیام، خودش یک منشأ قرآنی دارد: قل انما اعظکم بواحده ان تقوموا لله. این ان تقوموا یعنی چه؟ یعنی این‌که قیام کن لله. امام(ع) مظهر اتم این معناست؛ یعنی تمام حرکات و سکنات امام(ع)، تماما مطابق با مرضات الهی و آن چیزی است که خدا می‌خواهد. خب این منحصر به سیدالشهدا نیست و مربوط به تمام ائمه(ع) است. عرض کردم برای هیچ‌کدام از ائمه، آن شرایط سیدالشهدا پیش نیامد. اگر پیش می‌آمد، بدون تردید همان واقعه‌ای که در کربلا واقع شد، در سایر ادوار هم رخ می‌داد.

با این همه، آن موقعیتی که برای سیدالشهدا پیش آمد، مخصوص خود سیدالشهداست. معاویه هم با امام مجتبی این‌طوری برخورد نکرد. شما می‌بینید وقتی که معاویه به مدینه آمد، امام مجتبی به دیدنش نرفتند.

خود معاویه به دیدن امام مجتبی آمد و امام را در آغوش گرفت و گفت: «یاابامحمد می‌دانم که شما از من به خلافت سزاوارترید؛ اما چه کنم که مردم، من را خواستند و این را هم می‌دانم که شما از من دلگیرید.» اگر بحث بیعت بود که اصلا این حرف‌ها نبود. «اما من برای این‌که رعایت رَحِم بودن بکنم، آمدم و خواستم با شما دیدار بکنم و....» این‌طوری با امام برخورد می‌کردند؛ ولی یزید، پدیده خاصی بود که می‌خواست بیاید و بگوید بله، زدم و دین را از بیخ کندم و انداختم دور، که امام هم آن‌طوری با او برخورد کردند و در مراحل مختلف تبیین کردند؛ واقعا همین‌طور است. امام، این همه خطبه دارد. وقتی که به منازل بین راه می‌رسند، چندجا به ایشان می‌گویند آقا شما چرا خروج کردی؟ امام می‌فرمایند که اگر این پرنده را در لانه می‌گذاشتند، این‌گونه آواره نمی‌شد. «هیهات لو ترک القطا!» اینها انتظار دارند که من سر جایم بنشینم. خب این نمی‌شود.

امام وقتی که به مکه رسیدند آن‌طور که در تاریخ آمده، ظاهرا سوم شعبان بوده است. امام تمام ماه شعبان و رمضان را در مکه بودند. شوال و ذی‌القعده را هم در مکه بودند و در این مدت، نمازجماعت مستقل می‌خواندند. خود مستقل خواندن نماز جماعت در جایی که از ناحیه امیر منصوب خلیفه، کسی آنجا امامت نماز جماعت را بر عهده دارد، به‌معنای این است که من یک بساط و کار جداگانه‌ای دارم و اگر کسی می‌خواهد، بیاید اینجا ببینم حرفش چیست؟ که می‌نویسند ظاهرا یک‌سوم جمعیت مکه، می‌آمدند پشت سر امام، نماز می‌خواندند. امام در این مدت، در مقابل فسق علنی یزید خطبه‌های فراوانی خواندند. نستجیر بالله زنا، یک امر مخفی است دیگر، امر آشکاری که نیست. حالا شراب‌خوردن امر آشکار است. میمون را به بازی‌گرفتن آشکار است.

یعنی کار، اصولا به پرده‌دری دینی رسیده بود. با ظاهر دیانت درافتادند. اینها اصلا می‌خواستند کار را به یک فحشای اگر من این کار را نکنم، دیگری می‌کند. مثلا به خیال خودش در عین شقاوت و در عین دنائت، می‌خواهد به‌نوعی یک رفعتی هم بکند. پس همان لحظه که در عین حال امام دست به شمشیر هستند، در همان حال این عمل خودشان، باز جهاد تبیین است. در عین حال خودش عمل تبیین است.

بعد از شهادت حضرت سیدالشهدا(ع)، به‌طور مشخص مسیر تبیین و روشنگری، چگونه توسط حضرت سجاد (ع) و حضرت زینب(س) ادامه پیدا کرد؟

اجازه بدهید من یک چیزی را از لحظه شهادت امام حسین(ع) بگویم. لحظه شهادت سیدالشهدا(ع) درعین‌حال که در موضع مظلومیت، با شمشیر قیام می‌کنند، خودش جهاد تبیین است. حالا چرا؟ راوی می‌گوید وقتی که سیدالشهدا(ع) به زمین افتاده بودند، ساعتی کسی جلو نمی‌آمد. ببینید، همانجا این حالت بر آنها پیش آمده بود که ما چه کرده‌ایم و بعد خودشان اینها را در مقتل آوردند. می‌گوید این به آن نگاه می‌کرد، آن به این، جلو نمی‌آمدند. همانجا تکان خورده بودند، حتی می‌نویسند عمر سعد علیه‌اللعنه‌والعذاب که گفت حسین را سر ببرید خودش داشت گریه می‌کرد. این بسیار مهم است. در عین دنائت، در عین رذالت، در عین پستی، می‌بینید که خود همان خبیث هم تکان خورده است. اینها دائم خودشان را عقب می‌کشیدند که اینها نباشند که پسر پیغمبر را سر می‌برند؛ یعنی با همه خباثت و دنائتی که دارند، با همه پستی‌ای که دارند، خود لحظه شهادت اینها را دارد تکان می‌دهد و این در مسائل اجتماعی بسیار اهمیت دارد؛ یعنی خود جنایتکار، خود خبیث، خودش یک تکان می‌خورد. امام تا لحظه شهادت تبیین می‌کردند؛ یعنی این‌طور نیست که ما بگوییم یا تبیین است یا قیام. هم این است، هم آن. هم تبیین است، هم قیام. می‌فرماید من را نکشید. جدم به من گفته که من اینجا شهید می‌شوم اما اگر من را بکشید، دیگر نمازتان نماز نیست. دیگر روزه‌تان روزه نیست. حج‌تان دیگر حج نیست.

ببینید امام تا لحظه آخر چه می‌کند. دعوت به خیر می‌کند. تا لحظه آخر و تا آنجا که می‌شود، دعوت به دیانت می‌کند و آنجا که نتیجه نمی‌دهد، به حریت و انسانیت دعوت می‌کند. یکی از دختران سیدالشهدا یا یکی از دختران حرم می‌گوید من دیدم نانجیبی می‌خواهد خلخال پای یکی از دختر بچه‌ها را در بیاورد و دارد گریه می‌کند. ببینید، داشت گریه می‌کرد، وقتی این دختر گفت چرا گریه می‌کنی؟ گفت ببین کار من به کجا رسیده که باید خلخال از پای دختران رسول خدا در بیاورم. گفت پس چرا این کار را می‌کنی؟ گفت علنی برسانند. حالا اگر امام بخواهد اینجا سکوت بکند، چه اتفاقی می‌افتد؟ دقت کنید، خلفای بعدی هیچ‌کدام این‌گونه عمل نکردند. قیام سیدالشهدا(ع) با فرض این‌که هیچ ثمری هم نداشته باشد-که خیلی ثمر داشت- الا این‌که خلفای بعدی را در این موضع ببرد که به‌ظاهر حفظ دیانت کنند، باز همین کافی بود. شما می‌بینید که بعد از شهادت سیدالشهدا کتب عامه پر است از «قال علی‌بن‌الحسین»، یعنی شهادت سیدالشهدا(ع) باعث این شد که دوباره اهل‌بیت(ع) در عرصه جامعه پا بگذارند؛ یعنی اینها دوباره در آن محوریت دینی و علمی خودشان ظهور و بروز کردند که حتی ابن‌تیمیه هم نمی‌تواند این ظهور و بروز امام را تا دوره امام‌رضا (ع) انکار کند. شهادت سیدالشهدا(ع) دوباره اهل‌بیت(ع) را به‌عنوان محور و مقیاس مطرح می‌کند.

اربعین امام، سند عزت کربلاست. یزید روزی که امام را شهید کرد می‌گفت: «لا خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحی نَزَل»، حالا آن‌چنان شده است که خاندان امام دوباره به همین جا در مدینه برگشتند

در روایت داریم که دختر امام حسین(ع) می‌فرماید از لحظه‌ای که به گردن برادرم غل و زنجیر زدند، برادرم علی، یک کلمه با اینها حرف نزد. این سکوت، سکوت معترضان است. اسیر که نمی‌توانسته این‌طوری باشد. خود سکوت، سکوت اعتراضی است. امام می‌فهمید سکوت اعتراضی یعنی چه. می‌گوید حضرت زینب(س) سخن می‌گفت. خانم‌ها یک جاهایی صحبت می‌کردند. می‌گویند در آن ورود حضرت زینب به مجلس شام و مجلس کوفه، حضرت را که وارد کردند «هی فی أَرذَلِ ثیابِها»، در کهنه‌ترین لباس‌شان بودند. در گوشه‌ای نشستند و دورشان را کنیزکان گرفتند. عبیدا... صدایش درآمد؛ یعنی خود ورود حضرت سلام... علیها، با کرامت است، با عظمت است. این برای خودش خیلی مهم است. راوی می‌گوید وقتی حضرت آنجا جلوس کردند، عبیدا... گفت این زن متکبر کیست که این‌طور نشسته است؟! یعنی حضرت آن جایگاه خودشان را حفظ کردند. بعد خانم به او جواب نداد. می‌دانید این جواب ندادن خودش یعنی چه و در آن محیطی که هستند، چه تأثیری می‌گذارد؟ دوباره سؤال کرد. بعد یکی از این کنیزها بلند شد گفت که امیر این‌طوری نگو. این خانم، زینب دختر علی و فاطمه است. با او این‌طور حرف نزن. گفت ها! می‌بینم مثل پدرش علی متکبر است؛ یعنی حضرت به جلوه علوی در مجلس عبیدا... آمدند. بعد حضرت دارد ماهیت عبیدا... را ظاهر می‌کند؛ با این‌که عبیدا... علیه‌اللعنه‌والعذاب هم، در عین حال در زمره زیرکان عرب است. حضرت کاری کردند که او، آن شخصیت خودش را آشکار و شروع به فحاشی کرد. بعد حضرت فرمودند بله بگو! از تو به غیر از این چیزی روا نیست، از تو همین برمی‌آید، سزای تو همین است که این‌طور حرف بزنی. حضرت دارند ماهیت اینها را وسط می‌کشند که اینها چنین کسانی هستند؛ برای همین هم کانون اعتراض، همان کوفه می‌شود. گاهی بعضی‌ها می‌خواهند بگویند امام حسین اگر کوفه نمی‌آمد، بهتر بود؛ مخصوصا از کسانی که ماجرای کربلا را با دید دیگری نگاه می‌کنند. من می‌خواهم از شما بپرسم بعد از سیدالشهدا کانون مخالفت با دستگاه جور، کدام شهر بود؟ کوفه بود؛ پس امام مسیرشان را درست انتخاب کردند.

تا نهال دوستی کی بر دهد/ حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم

همین کوفه بود که مختار از آن، قیام کرد. همین کوفه بود که از آن توابین درآمدند. امام مسیر را درست انتخاب کردند. یک‌وقت کاری، همین الان جواب می‌دهد، یک‌وقت، نیم نسل بعد، یک نسل بعد جواب می‌دهد. تو باید به آن توجه کنی؛ یعنی مسیر منتهی به شهادت سیدالشهدا، هم مسیر جهاد تبیین است، هم این بذر تبیین را در کوفه دارد می‌کارد برای نیم نسل بعد؛ بلکه از همان نسل باز شروع شد. کانون اعتراضات علیه بنی‌امیه همین کوفه شده بود. پس امام حسین(ع) مسیر درستی آمدند؛ منتها گاهی آدم انتظار دارد که همین الان جواب بدهد، در حالی که قضیه این‌طور نیست. ما سیر امامت داریم. ما که یک امام نداریم که کار شیعه تمام شده باشد. سیر امامت داریم. همین سیر می‌آید در دوره توابین، در دوره جناب مختار و همین‌طور پیش می‌رود. این‌که شما ببینید یک عده بیایند توبه کنند، خودش چقدر مهم است؟

ما اصلا کار نداریم که اینها می‌توانستند آن موقع یاری امام حسین بکنند یا نمی‌توانستند، اصلا اینها شاید آن موقع در زندان یا در غل و زنجیر بودند. اینها یک بحث دیگری است؛ اما این‌که بیایند خودشان را به نسبت یاری امام، قاصر ببینند مهم است.

حضرت زینب(س) آن‌همه در کوفه خطبه دارد. از همانجا می‌بینیم که تاریخ می‌گوید مردم کوفه گریه می‌کردند؛ الان هست. شما بروید در صفحات تاریخ نگاه بکنید، هرکدام‌شان که به ماجرای کربلا می‌رسند، روی آن توقف کرده و شروع می‌کنند درباره آن صحبت‌کردن.

و اربعین در ادامه چنین مسیری معنادار می‌شود.

بله. اربعین امام، سند عزت کربلاست. یزید روزی که امام را شهید کرد می‌گفت: «لا خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحی نَزَل»، حالا آن‌چنان شده است که خاندان امام دوباره به همین جا در مدینه برگشتند. مگر اسرا را نبردند که کار تمام بشود؟ مگر اهل‌بیت امام را در شب یازدهم از کربلا راه نینداختند که به خیال خودشان، کار دیگر تمام بشود؟ پس چرا اینها دوباره برگشتند؟ این خودش سند است. این خودش پرچم است که شما نتوانستید آن چیزی را که می‌خواهید، پیاده کنید. شما آمدید اینجا که دیگر تمام بکنید و بگویید تمام شد، حسین را سر بریدیم و در کربلا تمام شد و رفت. پس چرا ما اهل‌بیت آمدیم اقامه عزا کردیم؟ یزید چه شد؟ حضرت سجاد چه شد؟ در حالی که می‌خواستند همان کاری را که با سیدالشهدا(ع) کردند با امام سجاد(ع) بکنند، چطور شد که علی‌بن‌الحسین(ع) ۳۳ سال بعد از آن واقعه باز زنده بود؟ سند سربلندی کربلا همین اربعین است و باید روی اربعین خیلی کار بشود. مطلب بعدی این است که مردم در زمان خود بنی‌امیه، به زیارت قبر امام حسین(ع) می‌رفتند و اصلا آن قبر مبارک، در زمان خود بنی‌امیه بقعه داشته است. پس سیدالشهدا پرچمش بلند است و اینها نتوانستند این پرچم را زمین بزنند. جناب شیخ طوسی(ره) از علی‌بن‌ابی‌حمزه روایت می‌کند که چنین و چنان شد و خلاصه شب آمدم در کربلا و قبر حسین را زیارت کردم. از بقعه مبارک نور به چشم می‌خورد. این نشان می‌دهد که آنجا اتاق داشته است. بعد می‌گوید از طرف حکومت بنی‌امیه، اسلحه‌دار گذاشته بودند که کسی آنجا به زیارت نرود؛ اما اینها این بقعه را نتوانستند خراب کنند. شما این موضوع را ملاحظه بفرمایید و عظمت سیدالشهدا(ع) را در دوره خود بنی‌امیه نگاه کنید.

نکته‌ای دیگر برایتان بگویم. معاویه دوم که استعفا کرد، سه روز جایگاه خلافت خالی بود. سراغ هرکدام از بنی‌سفیان رفتند، خلافت را قبول نکردند. ببینید این بدنامی‌شان به کجا رسیده است. اینها گوشه‌هایی از تاریخ است که باید به آن توجه شود. آخر رفتند سراغ مروان و او قبول کرد. ببینید امام‌حسین(ع) چه کار کرده است. شما اگر توانستید، چنین چیزی را در تاریخ پیدا کنید.

همیشه وقتی یک پادشاه می‌میرد، ۱۰ نفر این‌طرف و آن‌طرف سر بلند می‌کنند. یزید متوسل به جنگ شده است، حالا پسرش آمده سر کار، سه ماه در خلافت بوده بعد استعفا کرده و به خانه رفته است. سراغ هرکدام از بنی‌سفیان رفتند، گفتند ما نیستیم. ببینید چقدر بدنام شده بودند. چقدر کار به ابتذال کشیده شده بود. خب معلوم می‌کند که چه خبر بوده و چه شده است. مورخان چون بسیاری‌شان قلم‌به‌مزد بودند، اینها را نمی‌نوشتند. ما باید از این گوشه‌های تاریخ رگه‌گیری کنیم و برویم جلو.

برای خواندن متن کامل گزارش کیوآرکد را اسکن کنید